







وزنوا الشجر المستيق

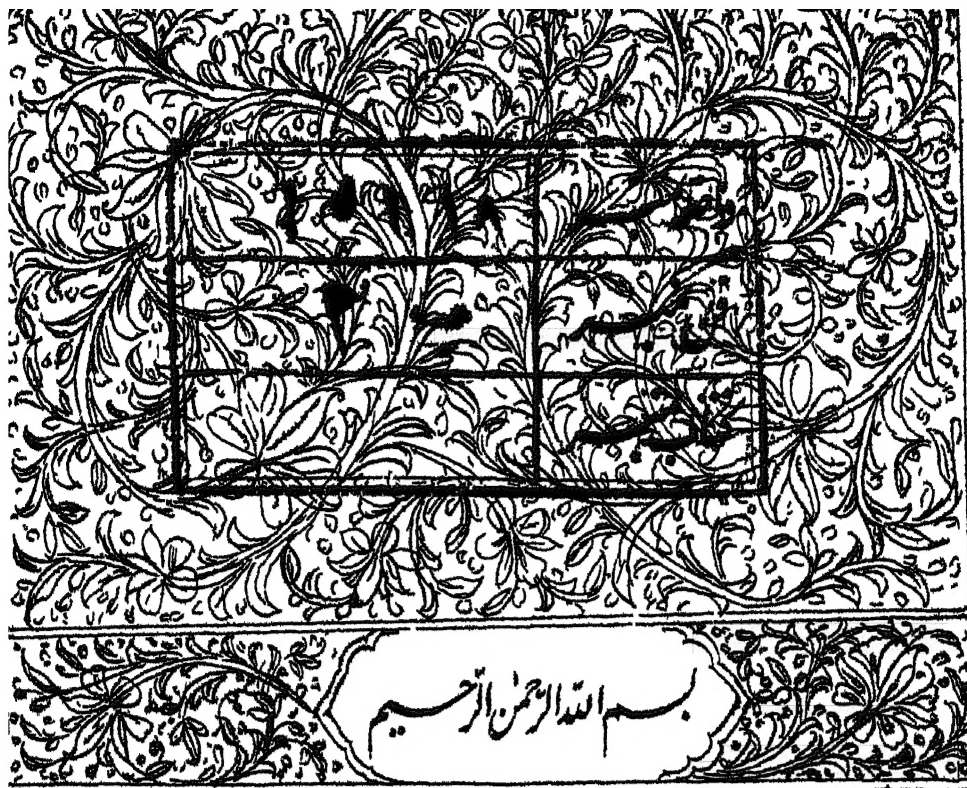
الحمد لله  
زمان فیض تو امان این را

خفایان

حساب الامر علی شلن قاضی محمد ابراهیم صاحب  
ابن قاضی نور محمد صاحب در مسوره نبی

در مطبع کاشانی





حمد و سپاس لائق کردگاری است که آلاء احصاء و نعمای بی منتهایش در میکائیل او نام نه گنجد +  
 و صلوة و سلام سزاوار مجتاری است که کثرت فیض و وفور عطایش بموازین اقسام نه سنجد +  
 و شایان آل او که معدن جود و نوال و اصحاب او که مخزن فضل و کمال اند اما بعد چنین گوید  
 گرفتار علل گناه عبد الله بن محمد اشرف صدیقی که چون معرفت بعضی اوزان و میکائیل در فقر و طب  
 ضروری بود و در کتابی و رساله تخریر کافی و بیان وافی او ندیده خواست که هر چه از آنها معمول و متفق علیه  
 میان فقها و اطباء و اهل لغت باشد از کتب معتبره تحقیق نموده یکجا فراهم سازد و در بعضی جا با اشارت اختصار  
 که بحسب وضع و اصطلاح اقوام و غیرهما واقع شده پردازد تا اگر کسی را فائده رسد بدعای خیر یاد کند لهذا  
 با وجود قلت بضاعت و عدم استطاعت این مختصر را ضمن مقدمه و چند حروف مرتب نموده به  
 تحقیق الاوزان موسوم ساخت مامول از کریم کار ساز ذره نواز آنکه مروج و مفید گرداند امید از  
 قاریان با عفو و عطا آن است که سهو و خطا را بر عدم استعداد مولف حمل نموده از اصلاح واجبی دریغ ننهد  
 و ما توفیقی الا بالله مقدمه در بیان بعضی امور که دانستن آن پیش از مقصود ضرور است باید دانست

که سبب اختلاف اوزان بحسب وضع آن است که قدما از اوزان بر نقل و خفت فلزات نهاده اند و آن  
بحسب استقراء قسم است بلیت ذهب فضه نحاس دانگ صفر است + و شبیه زیق رصاص ایض  
حدید است + و فارسی بلیت زر و نقره مس باز سرب است و روی + برنج است و سیما  
ارزیر و آهن + پس این قسم نه جواهر را بطریق برکشند که هر یک در جثه و حجم برابر باشند با ضرورت تفاوت  
الوزن خواهند بود چنانچه درین قطعه بطریق اشارت بیان فرموده اند قطعه نه فلزه مستوی حجم را چون برکشی  
اختلاف وزن دارد هر یکی بی اشتباه + زر لکن زیق الم اسرب دهن ارزیر چل + فضه مد آهن یکی  
مس و شبیه سه صفره ماه + و در قطعه دیگر معنای آن تبصیح ادا نموده اگر چه خالی از خفائی نیست قطعه  
زر و روی جثه هفتاد و یکدرم سیما + چل و شش است زر ارزیری و هشت شمار + ذهب صد است  
و سرب پنجه و نند آهن چل + برنج و مس چل پنج است نقره پنجه و چار + و از اینجا است که صاحب ریاض المگیری  
گفته که اوزان وضع کردند و یکی را در هم سنگ و یکی را در هم سیم و یکی را در هم زر گفتند بنا بر فلزات  
بود چنانچه از آهن و از نقره و از طلا سه جسم مستوی حجم گرفتند ازین بقدر چل اُرزه بوزن آید و از نقره بوزن  
پنجاه و چهار اُرزه سنجیده شد شش اُرزه ازین سلب کردند تا تقسیم صحیح تواند شد چنانچه گوئیم  
دانگ در هم هشت اُرزه است و نصف آن چهار و ربع آن دو و ثمن آن یک اُرزه و از طلا بقدر صد اُرزه  
بمیزان آید اول را در هم سنگ ده در هم صغیر گفتند و دوم را در هم سیم و در هم متوسط و در هم  
گفتند بنا بر اخذ این و نیمی از نقره و سوم را در همی و در هم تمام و دینار باعث بار اخذ این وزن از  
طلا و در هم زر گفتند که حالا بمشقال شیوع دارد پس ابتداء نسق وضع چنین بوده بعد از آن اختلافات  
واقع شده بنا بر میان ماخذ وزن و ازین جامع موم شد که جبه و طسوج و قیراط و دانگ نیز بحسب  
در هم فضی و مشقال ذهبی مختلف می باشد چه اجزای مذکور از در هم کمتر از اجزای مشقال است و آنچه  
بعضی زعم کرده اند که چون قدری از فضه که در مقدار از تساوی یا ذهب داشته باشد بگیرند وزن ذهب  
سه سعه زیاده بر وزن فضه می باشد خلاف اهل تجربه و قول جسم هو است کما مترا فقا و شبه  
ایشان از اینجا است که در عهد امیر المومنین علیه السلام خطاب رضی الله تعالی عنه در هم را سلوک ساختند  
از بیزه در هم هفت مشقال حاصل شد چنانچه در بیان اختلاف در هم خواهد آمد انقباه پوشیده  
نماند که این فقیر را بعد از استقراء و تفتیش اقوال فقهاء و اطباء اسلام و اهل لغت چنین ظاهر گشته که بر جا

که در کلام ایشان در ضمن بیان اجزای اوزانی که فرق آن است واقع شده مراد از آن درهم شرعی است لا غیر پس درین مختصر هر جا که در بیان عبارت کتب ایشان نقل شده کنایت از همان درهم باشد قلمیته و بعضی اوزان یونانی که صحت جروف و حرکات او کما حقہ تحقیق نه گشته بچنین نقل آن نموده شد و اوزانی که قدما میهند آن را وضع کرده اند و اکثر اوزان در کتب متعارف این زمان مستعمل نیست در آخر کتاب آورده اند بطریق تحویلات اوزان و امثله آن در خاتمه مرقوم گشت حرف لال الف ابریق بکسر همره و سکون باء موحده و کسر راء مبهله و سکون تخمانیه و قاف معرب ابریز است بچنین کوزه و دلو و در اصطلاح اطباء وزنی را گویند که بقولی پنج رطل باشد و بقولی دومن و د و رطل و رطل بیت استار و استار چهار و نیم مثقال و مثقال یک درهم و سبج درهم برین تطبیق وزن ابریق قول اول صد استار باشد و بمثقال چهار صد و پنجاه مثقال و بدرهم ششصد و چهل و درهم و شش سبج درهم که دو نیم سیرش اجمالی می شود و موافق قول ثانی اَرْدَبْ بکسر اول و فتح دال مبهله و تشدید باء موحده پیمانه است بزرگ بمصر بمقدار بیت و چهار صاع که نزدیک اهل حجاز شصت و چهار من می شود و در قافوس و منتخب بیت و چهار صاع یا شش و بیست و یک در حرف و او خواهد آمد ارزه بضمین و تشدید زای منقوط با فتح آن و بفتح اول نیز آمده بقول صاحب تحفه المومنین دو دانه خردل بر بیت و در ریاض الفوائد و مجموعه بقائی و علاج الامراض و منتخب زکائی گفته که از چهار خردل یک برنج می شود و متعارف این زمان همین است استار بکسر به فارسی استیر نامند بر وزن گلبیر در الفاظ الادویه از رساله میر محمد مومن استرآبادی یک و نیم توله و دو ماشه آورده و در قافوس و منتخب و کثر اللغات و شرح و قایه و شرح سفر السعادت و اقسرانی چهار و نیم مثقال بوزن زر و در ذخیره شش درهم و سبج درهم بوزن سیم که بیت ماشه و دو سُخ می شود و در حاشیه چلبی از شرح مجمع و در خزانه الروایه از حاشیه کثر و در فتح المومنین و کمال الذرایه و برهان قاطع و در بحر الجواهر از شیخ الرئیس شش درهم و نیم درم نقل کرده و این بیت ماشه و نیم سُخ می شود و نیز در بحر الجواهر از تذکره آورده که استار طبعی شش درهم و دو ثلث درهم باشد این بیت و یک ماشه می شود پس قدر معتبر از استار نیز اکثر فقهاء و اطباء و اهل لغت از بیت تا بیت و یک ماشه

چنانچه مذکور شد آما در صراح ده درم سنگ و در بعضی موضع شش درم و نیم درم سنگ  
 باختلاف مواضع و قلیلی چهارم من متقال گفته اند اسکرجه بالضم ظنی را گویند که بیخ متقال  
 آب گیرد و از پارسی معرب کذا فی المنتخب و کثر اللغات افریق بالفاء قبل  
 الراء المصطلحه ثم الیاء التثانیة ثم القاف هو ما بین سبعة عشر اوقیه  
 الی عشرین اوقیه کذا فی بحر الجواهر اسونا فن بالتون وقیل بالباء  
 هو اثنا عشر و ن درهما کذا و نصف وقیل ثلثه عشر درهما کذا فی  
 بحر الجواهر و در تحفه المومنین گفته که از مطلق او مراد هشت قیراط است و هرگاه در وزن  
 مذکور گردد مراد شانزده درم باشد و در بحر الجواهر از ابن یسبحه درجی آما در شراب  
 و دیگر مایعات نزد شیخ الرئیس دو اوقیه و ربع درجی و در تحفه سجده متقال و نیم متقال و در بحر الجواهر  
 دو اوقیه و نصف درجی و در غسل بالاتفاق سه اوقیه و ربع و ثمن و قیه باشد اناء بکسر الطهنة  
 و عاء الماء و الجمع القلیل انیکه و الکثیر اوانی و اناة الدهن من و نصف و اناء  
 العسل رطلان و نصف کذا فی بحر الجواهر و در بعضی نسخ قلانسى ایاب بیای تحمانیه  
 و باء موحده در غسل دو من نوشته و فی القاموس الایاب گلستان السقاء اوقیه بضم اول و  
 سکون و او و کسراف و تشدید یای تحمانیه مفتوحه صاحب بحر الجواهر از بنیاه آورده که اوقیه در زمان  
 قدیم چهل درهم بود و مراد حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم از همین مقدار است و مضمون این  
 است که در پنج اوقیه زکوة واجب می شود و باتفاق فقهاء زکوة واجب نمی شود مگر بدو صد درهم  
 آما در زمان جدید نصف سدس رطل گردید و این مختلف می شود باصطلاح هر بلاد چنانکه صاحب صحاح  
 و قاموس یک استار و دو ثلث استار فرموده و صاحب منتخب و کثر اللغات ده درم و پنج میلغ  
 بوزن فضه و صاحب فخریه هفت متقال و نیم متقال بوزن زر و اوقیه اطباء بقول صاحب بحر الجواهر  
 همین است آما در ریاض عالمگیری از زبدہ نقل کرده که اوقیه پیش بعضی هفت متقال و نزد برخی هشت متقال  
 اوانی باعتبار لفظ جمع اوقیه است آما اطباء بریت چهار اوقیه اطلاق می کنند کذا فی بحر الجواهر  
 او القیس و القوس در قانون بحر الجواهر و تحفه المومنین یک اوقیه گفته و در قلانسى یک اوقیه او ن در بحر الجواهر یک اوقیه  
 و در قلانسى هفت متقال و او و اس و او و اسین در بحر الجواهر از شیخ الرئیس بکنیم دانگ گفته و در تحفه المومنین نزد بعضی دانگ

از مثقال و نزد قلیلی یک دانگ در هسم و نزد یوحنا این سرافیون سه قیراط اما در قلانس و ذخیره گفته  
که او بولوسه قیراط است و او بولوس ششم حصه مثقال این سه قیراط می شود حرف الباء  
باقه الحرف من البقل کذا فی القاموس و حرمه در حاء هجده خواهد آمد با قلاء به تشدید لام با  
قصر الف و تخفیف لام با مد الف مراد از مطلق با قلائی یونانی است و وزن آن در قلانس شش قیراط  
گفته و در ذخیره و بحرا الجواهریت و چهار شغیره و در تحفه المؤمنین نیم در هسم و درین هر سه قول  
منافات نیست چه در هسم فاضی دوازده قیراط است و قیراط چهار جو میان با قلائی اسکندرانی نه قیراط  
گفته کسی و شش جو میان می باشد با قلائی مصری صاحب قلانس دوازده قیراط گفته و صاحب  
ذخیره چهل و هشت جو و ابن سرافیون چهار سمانونا که یک در هسم میشود با قلامی شامی برابر  
ترسد و قیراط باشد پانزده از اوزان عجم است نصف سه و این را در اصفهان ده تار گویند  
و سه در سیم هجده خواهد آمد بر دار دراد و خوشک و عمل میزان مانند ملحقه باشد بر دار صغیر یک  
در هسم بود بر پنج در ارزه گذشت بسطون کبیر بین هجده بوزن سه اوقیه باشد بسطون صغیر مانند  
جوزه ملکیه شش در حمی کذا فی القلانیه و الذخیره و بحرا الجواهر و تحفه المؤمنین  
پشتیر و پشتیره بکربای فارسی و شین محمه و سکون یای تختانی مجهول و زای محمه بر وزن ستیر  
و ستیره گویند هشت حصه یکدام است که دو نیم مائه و کسری می شود یکل بفتح بای فارسی  
صاحب زکائی و علاج الامراض چهل مائه گفته و صاحب مجربات اکبری هشت تول و بعضی شازده نانک  
بندقه بالضم برابر جوزه بنطیه یکدم باشد و پیش برخی یک مثقال کذا فی القلانیه و الذخیره  
و چهار دانگ نیز گفته اند و چیزی را مانند که شکل بندقه از حص کلان باشد پنجاه از جمله اوزان  
بلاد عجم عبارت است از من یک من بیختار در مخزن الادویه بوزن هجده مثقال سه ربع  
مثقال نوشته پول بای فارسی بر وزن غول دام و فلوس را گویند پولوس دانگی است  
که قیراط و ثلث باشد و در هسمه مذکور شد بهمار بالضم و فتح های بوز و الف و رای هجده  
نام ظرفی است که بآن وزن کنند و آن سه صدر ط باشد نزد اکثر و بقول صاحب قاموس و منتخب  
سه صدر ط یا شش صدر ط یا هزار ط و ظرفی است مانند ابریق و در کثر اللغات سه قطار زر و سیم  
نیز گفته است بهلولی یکدام است و بعضی چهارده مائه گفته اند پیسیه لفظ هندی است اتم

آن در دام مذکور خواهد شد در سراج اللغت گفته که پیسه در فارسی نیز بمعنی زراست پس از توافق  
 لسانین باشد و حید گوید بلیت کله پرازیسه دادم کله ده او پاچه داد + هر که باکم مایه سودا میکند  
 پامی خورد + حرف التاء طانک بنای هندی و خفایون صاحب قادری سه ونیم ماشه  
 نوشته و صاحب زکائی و الفاظ الادویه چهار ماشه و بعضی سی و سکنج و بیش برخی مردمان میست  
 چهار سکنج و نزد قبلی سی و دو سکنج باشد و جماعتی چهار ونیم ماشه گفته اند و مستعمل درین زمان بهین  
 است و نیز در عرف عام بر ششم حصه یک جزو از شش نوزده جزو یک سیر اطلاق می کنند چنانچه فلان  
 چیز یک سیر و یک چهلانگ است نتر مسه بضم اول و سکون رای مهله و کرمیم و فتح سین مهله  
 و مای آنرا باقلای شامی نیز گویند بقول فاضل قلاسی و قدوه الاطباء سید اسمعیل جرجانی صاحب خیره  
 دو قیراط باشد و صاحب تحفه المومنین ده قیراط از منقال گفته تسو بعر بی طسوج نامند در طای  
 حلی خواهد آمد تهره یک مثقال و نیم مثقال است قوله از جمله اوزان متعارفه هند است +  
 بوزن دوازده ماشه و بسنخ نود و شش سکنج بالاتفاق آما بحساب همه پس نزد فقهاء نود و  
 شش جبه و نزد اطباء یک صد و چهار جبه چنانچه از فرق جبه و سکنج معلوم خواهد شد حرف  
 التاء ثلاث اصابع مقداره انگشت که آنرا قرصه نامند در حرف المقاف خواهد آمد  
 حرف الجیم جر جر بکسر هر دو جیم و سکون هر دو رای همتین هو الباقلاء الصغیر  
 و جر مصری هو السمس ج جاجر کذا فی بحر الجواهر و در قلاسی وزن جر جر و ثلث  
 مثقال گفته و نزد بعضی یک ثلث مثقال جرّه بالفتح و التثدید سبوی و الحجره و هی  
 المسمّاة مارمینون من الزیت اثنان و سبعون رطلا و من الشراب ثمانون رطلا  
 و من العسل مائتة و ثمانینة ارباع و قبل الحجره مطلقا اربعه و عشرون قسطا و  
 الحجره الصغیرة اربعه اقساط کذا فی بحر الجواهر آما نزد اسرائیل جرّه مطلقا چهل  
 و هشت قسط باشد جرین بر وزن فعل سنگی است میان خالی پُر از آب که گاهی از آن وضو  
 سازند در قانون و قلاسی و خبیره وزن آن شش قسط رومی است و ابن سرفیون از زیت  
 نه رطل و از مایعات ده رطل و از عسل میت و سه رطل و نیم رطل گفته جو زره بالفتح معرب از کوزه بمعنی  
 گردگان چهار ساست کذا فی القلاسی و بحر الجواهر جو زره مطلقه نه در حمی باشد



کذا فی القلائد و الذخیره و بحر الجواهر و تحفة المؤمنین و بعضی چهار  
 مثقال گفته اند و برخی سه مثقال جوز هملیکه شش درمی است بالاتفاق جوز هملیکه در  
 قلائد و ذخیره و تحفة المؤمنین یک مثقال گفته و در بحر الجواهر یک درمی جوزی جو سقا هر یک سه  
 رطل باشد کذا فی القلائد و تحفة المؤمنین جو در اوزان میان در مقدار و وزن مسطور  
 و در شعر مذکور چهار یک ربع من طبی است چنانکه از توافق کلام صاحب قادری مفهوم می شود اما  
 حکیم محمد حسین مرشد آبادی در مخزن الادویه ربع من تبریزی آورده حرف الحاء حا ما کبیر سه  
 مثقال باشد حا ما صغیر دو مثقال کذا فی القلائد و الذخیره و تحفة المؤمنین و صاحب  
 بحر الجواهر آنرا بنحاء همله و معجم هر دو جامر قوم ساخته است جبه بفتح تین و تشدید بای موحده نزد صاحب  
 صحاح و قاموس یک جو میان و در منتخب نصف تسویونانی هشتم حصه یک دانگ و نزد فقهاء عبارت  
 از سدس مثقال باشد که یک جزو از سی و شش جزو است و آن دو جو و دو ثلث یک جوی شود باید  
 دانست که جبه سنج در استعمال فقهاء برابر است اما نزد اطباء در قرابادین قادری گفته جبه که در  
 اوزان اهل ولایت مرقوم است سه جبه را سنج دو سنج معتدل المقداری شود و در مجربات کبری  
 وزن جبه دو جو میان فرموده و صاحب بحر الجواهر نیز دو جو گفته و در تحفة المؤمنین جبه از درسم  
 کنایت از سدس من اوست که یک جبه و از چهل و هشت جزو یک درسم باشد و از مثقال دو شعیر است  
 که چهار است ذره و آن یک جزو از شصت جزو مثقال باشد حرمله لطیفه برای منقوطة در  
 بحر الجواهر از سیدی قریب سه درسم نقل کرده و از ابوالفرج چهار مثقال و در تحفة المؤمنین  
 قریب شش مثقال است و گویند قدری است که کف دست را مملو سازد حفته بفتح اول  
 و سکون فاء و ضم اول نیز آمده مقدار پری یک مشت و وزن مشت و کف در حرف میم و کاف  
 مذکور است و چیزی که در کف گنجد کذا فی القاموس و المنتخب و آنچه در صراح و کنز اللغات دو مشت  
 گفته بقول صاحب دستور و بحر الجواهر این غلط است حمصه بالکسر سه درم باشد کذا فی تحفة  
 المؤمنین حرف انحاء المعجزة خر نوبه بالفتح و الصمیه قلت درهم و قیل اربع شعیرات  
 کذا فی بحر الجواهر و در تحفة المؤمنین ریاض المکیه چهار صد جبه فنی سه جبه بهی خر دل به بالفتح متوسط  
 و صغیر و کبیر در تحفة المؤمنین بوزن نیم برنج گفته و در علاج الامراض و مجموعه بقائنی چهارم حصه یک برنج

و متعارف این بلاد همین است و در ریاض القواید مقدار دانه خشخاش و نزد بعضی هشت دانه خشخاش  
و گویند وزن خردل دوازده فلس است و فلس شش قلیل و قلیل شش قطمیر دوازده ذره و ذره هشت ده  
و همه اعمت بار کرده اند همیشه بالفتح غبار که در روزن پیدا میشود از شعل آفتاب که ده و همه اعمت بار کرده  
اند خر و ار بالفتح مقدارش از خران عجسی ده من خایت و آنچه از خران عربی باشد آنرا و قر نامند  
بو او و و ار بمعنی بار است چنانکه شتر و ار بمعنی یکبار شتر خرما یکدانگ و نیم مثقال است کذا  
فی تحفة المؤمنین حمیر می است از شراب کذا فی بحر الجواهر خر مه هوار بعه  
مثاقیل کذا فی بحر الجواهر و القلانسی حرف الدال و الفتح بفتح نون و کسر آن معرب  
دانگ است و هوار بعه طسوجات و قیل اربعة قزایط و قیل سدن المثقال درهما  
قالوا الدافق و اناق کذا فی بحر الجواهر و صاحب قاموس و منتخب و کثر اللغات و صاحب کمال  
الدرایه از صحاح شش یکدر هم فرموده که قیراط باشد و در ریاض عالمگیری سه قیراط و در تحفة المؤمنین  
از در هم دو قیراط که سی و دو برنج باشد و از مثقال سه قیراط و یک جبه که چهل از ره بود و در الفاظ الاذنه  
چهار سرخ و سُدس سرخ که سُدس در هم شتر می شود و در مجربات الکبری گفته که دانگ  
در عرف اطباء عبارت است از هشت جبه اما متعارف در چهار دانگ بهند و ستان شش سرخ باشد  
که شانزده جو و کسری می شود و این ششم حصه مثقال است و درین زمانه عمل برین است و ام نزد  
محققین بمعنی زخارف دنیوی و آنچه باعث بازماندگی از مبدای باشد و در عرف عام نام فلوس است  
و پیس و بهلولی است پخته باشد یا خام و آن اقسام است و ام پخته در شرح سفر السعادت چهار  
مثقال و نیم مثقال گفته و در قرابادین قادری و علاج الامراض بیت و یکماشه و معمول اکثر اطباء همین است  
و قلیبی بیت و دو ماشه گفته اند و ام کلان و دام طبی عبارت از دام پخته باشد و ام خام بوزن  
چهارده ماشه باشد و ام خورد و دام عالمگیری کنایت از دام خام است در حمی نزد اکثر اطباء یک مثقال است  
و نزد بعضی یکدرم و ابن سرفیون شش ادبوله گفته و توافق بر سه قول بدینصورت میشود که در هم زر زر برابر مثقال  
شمارند و ادبوله ششم حصه آن ابو الفرج این بهند و صاحب منقول الطب در هم رامعرب از ان دانسته و  
در هم و در دام بغاری درم نامند و آن مضربیت مد و را از نقره که در زمان فیض اقران حضرت عمر بن الخطاب علیه السلام  
باین شکل متشکل گردید و پیش از آن بصورت خسته خرما می ساختند مخفی نماد که اکابر فقهاء و اطباء و اهل



الغت برانند که قدر درهم در زمان قدیم و جدید مختلف بود چنانکه گویند در زمان جاهلیت بر دو قسم بود صغار  
 و کبار درهم صغار چهار دانگ بود و این خفیف ترین اقسام است و کبار بوزن هشت دانگ که ثقیل ترین اقسام  
 است چون اشعه انوار اسلام معموره گیتی را از ظلمت کفر منور ساخت خواستند تا درهم ضرب نمایند  
 و وزنی معین سازند هر دو قسم را برابر کردند مقدار متساوی هر یک شش دانگ حاصل شد و در فتاوی  
 زلیعی و عینی و سراج النولج و ملاسکین مذکور است که درهم در زمان آن سرور صلی الله علیه و سلم  
 بر سه قسم کبیر و صغیر و متوسط درهم کبیر برابر مثقال بیت قیراط بود باصطلاح فقهای این را وزن عشره گویند  
 و متوسط سه خمس مثقال دوازده قیراط بود این را وزن سته خوانند و صغیر مقدار نیم مثقال ده قیراط بود  
 و این را وزن خمسة نامند چون عشر مال مقرر شد که اهل اسلام بدهندار باب امانی درهم صغیر میدادند  
 و عاقلان درهم کبیر طلب میداشتند بنا برین تنازع می بود چون نوبت خلافت صوری و معنوی با عدل اصحاب  
 امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه رسید بحسب التماس و تخفیف آنها فرمودند که ازین هر سه نوع  
 ده ده درهم بگیرند چنانچه وزن این سی درهم مذکور ده بیت و یک مثقال حاصل شد که چهار صد و بیست قیراط  
 می شود و فرمود تا ازین سی درهم مختلف متساوی برزدند بالضرور از هر دو درهم متساوی هفت مثقال  
 حاصل شد که یکصد و چهل قیراط می شود و عشر آن چهار ده قیراط این را وزن سبعة گویند که سبعة عشر  
 مثقال است یعنی هفت ده یک مثقال درهم شرعی چنانکه گذشت نصف مثقال و خمس مثقال شرعی است  
 قال فی التراج الوهاج ان الدرهم هو اربعة عشر قباطا علیه الجهم الغنیم و  
 الجهم و الکثیر و اطباق الکتب المتقدمین و المتأخرین ففی الهدایة المعتبر و زن  
 سبعة بذلک جرى التقدير فی دیوان عمر رضی الله عنه و استقر الامر علیه  
 و کذا فی الکرخی و الذیلعی و الغنیم الملامسکین و شرح الوفا یله و الحلی و مثلهما  
 المعتبر و زن سبعة و آن بقول صاحب فتح المبین و در المختار هفتاد و جو باشد و  
 بقول فتاوی جمادیه و خزانه الروایة بیت و پنج جبه و خمس جبه که بحسب این بلاد است و یک رتی و  
 خمس رتی می شود پس متعارف در بلاد اسلام و معتبر نزد فقها در نصاب زکوٰة و سرقه و جراح  
 و مهر و دیت و تاوان چیزها و جمیع اعمال و اشیا همین درهم است درهم بغلی بفتح بای  
 موحده و سکون غین معجمه و کسر لام و سکون تخمینیه درهم شرعی را گویند و راس البول لام



مقدار می که پیر از د کف دست را کذا فی بحسب الجواهر وزن آن در کف خواهد آمد ولی درجه و سرج  
 مذکور است رطل بالغ و الکس و هر چه فوق از رطل باشد نزد اطباء معروف با وزن کبار است و ما دون آن  
 موسوم با وزن صغیر و رطل در کیل و وزن هر دو استعمال می شود و مراد از مطلق آن رطل بغدادی است که  
 عراقی نیز خوانند رطل شرعی دو قسم است عراقی و حجازی رطل عراقی بقیه اطا که هزار و هشت صد و  
 و سبعمه هزار و دویست و چهل جبه و شصت و نه هزار جو معتدل المقدار و آن هشتاد یک باشد و بمانده چهار صد  
 و پنج مانه و بقولی چهار صد و بیست مانه میشود رطل عراقی در صحاح و صراح و حاشیه کترو خزانه الزوایه  
 نیم من گفته و در قاموس و منتخب دوازده اوقیه و در زیلی و عینی و فتح المبین و سراج الوفا و شرح ملا سکی  
 بیست استار است و در شرح سفر السعادت بیست و سی و سه توله و نه مانه و بقولی سی و پنج توله  
 رطل حجازی نزد بعضی فقها یکینیم رطل عراقی است رطل مدنی رطل حجازی را گویند و آن یک صد و سی و پنج  
 مثقال باشد اما در تحفه المؤمنین یک صد و بیست مثقال گفته رطل مکی در تحفه المؤمنین یک صد مثقال  
 نوشته رطل دمشقی گویند شصت و سه اوقیه باشد و بمثقال چهار صد و بیست مثقال و بدرهم شصت و نیم  
 رطل هندی یعنی مروج در بلاد هندوستان بقول زکائی سی و دو دوام عالمگیری است رطل طبری مراد  
 از رطل عراقی است چنانکه در قلانی و ذخیره نود مثقال و بدرهم یکصد و بیست و هشت درهم و چهار سیم درهم  
 گفته و در ریاض الفوائد شرح کلیات یکصد و سی درهم و در قرابادین قادری نیم سیر شاهجهانی است  
 و در تحفه المؤمنین از ابن سرافون آورده که رطل شراب بقدر ربع زیاد است و نسبت بروغن بقدر  
 نصف رطل شراب نسبت بروغن بقدر ربع زیاد و روپی در هر بلاد مختلف الاوزان و در اکثر بلاد  
 دکن قریب یک توله مروج **حرف التین** سامونائش یک مثقال و نیم مثقال باشد کذا فی  
 القلانی و الذخیره و در تحفه المؤمنین و بحسب احوال هر یک نیم عشر تا نزد قوم سه قیراط شرح بعضی  
 عین الدیک گویند و فقها بجهت تغییر میکنند و در ترجمه شرح و قایه گویند که وزن جبه بعرف صرافان هند هشت  
 برنج باشد و در الفاظ الادویه وزن سرج سه جو میانه که عبارت از هشت برنج است و در علاج الامراض  
 و مجموعه بقاشی و منتخب زکائی دو جو میانه و جو چهار برنج و متعارف این بلاد نیز هشت برنج باشد  
 سکوره نزد اطباء هند آنکه در بهلولی آب در آن پر شود **سکوره** معرب از سکوره فارسی است  
 مراد از مطلق آن نزد اطباء شش استار و ربع استار است کذا فی القلانی و الذخیره

اما در بعضی نسخ بحرا جواهر بیت و چهار قسط نیز نوشته سکر چه کبیره آنرا صد فک گویند نزد صاحب قلائد فی ذخیره  
و بحرا جواهر و نسخه المومنین نه اوقیه باشد پیش بعضی هفت اوقیه و در کانس ابن سرفیون چهارده سامونا سکر  
صغیر در قلائد فی ذخیره و غیره هاسه اوقیه بود و نزد ابن سرفیون هفت سامونا سکر چه یهودیه نصف قسط باشد کذا  
فی بحرا جواهر سمطیس بالمیم بعد السین برابر جره صغیر چهار قسط است کذا فی القلائد فی الذخیره و بحرا جواهر  
سولوفنس دو صد و هفتاد درهم باشد کذا فی بحرا جواهر سبعة از جمله اوزان مشهوره بلاد عجم است و آن عبارت از شانه زرد  
مکن باشد سیر خور و مکان میباشد صاحب قادی که اکثر جاوزن بیت چهار توله می شود عبارت از سیر خور است که  
در اکثر بلاد کن مرو ج و سیر کلانش هفتاد و دور و پیه موزون اینجا است و مراد از مطلق آن شاهجهانی است  
وزن آن بقول صاحب قادی در ریاض الفوائد و علاج الامراض و مجموعه بقای چهل دام پنجه باشد هر دام  
بیت و یکماشه و ثنت دام خام که هفتاد توله میشود سیر الکبری سی دام پنجه بود سیر عالمگیری در مجموعه  
بقای و علاج الامراض چهل چهار دام پنجه نوشته سیر جهانگیری بقول شایخ سفر السعادت سی و شش  
دام پنجه بود سیر فرخ شاهی که بالفعل مرو ج هندوستان است چهل و هشت دام پنجه باشد سیر کامل  
در سیر بلاد بقدر هشتاد و پیه نوشته هر و پیه پنج مثقال سیر خراسانی در نسخه المومنین و برهان قاطع  
پانزده مثقال نوشته سیر شاهی و سیر طی برابر دام پنجه استار است حرف الشین  
شامونا شریک من و نیم من باشد کذا فی القانون و القلائد فی الذخیره و بحرا جواهر  
شالاح نصف قفیه بغدادی کذا فی بحرا جواهر شتر و ار لعربی و سق نامند و آن یکبار شتر و در و او  
خواهد آمد شعیره بغارسی جو خوانند و در بحرا جواهر شش دانه خردل بری گفته و در نسخه المومنین دو برنج  
دو دانه خردل بری و در ریاض الفوائد و مجموعه بقای و علاج الامراض مقدار جو آنچه متعارف هذاست چهار  
برنج نوشته حرف الصاد صاع شرعی پیمانه است بقدر چهار مد بالاتفاق اما در مد اختلاف  
است لهذا وزن صاع بقول امام اعظم محمد و دیگر فقها هشت رطل باشد بقول امام شافعی  
و ابو یوسف و علماء حجاز پنج رطل و ثنت رطل چنانچه در بیان مد واضح خواهد شد اول راصاع  
عراقی و صاع بغدادی گویند صاع الرسول و صاع النبی نامند و ثانی راصاع حجازی  
و صاع مدنی خوانند اما بعضی فقهاء در توافق بین القولین گفته اند که صاع عراقی برطل عراقی است و  
صاع حجازی برطل حجازی و رطل عراقی بیت استار باشد و حجازی سی استار و چون هشت را

رو الشین

حرف الصاد

در بیت ضرب کنند یک صد و شصت حاصل می شود و آن عدد استار نیز یکی از هر دو صاع باشد  
 و استار بقولی شش درهم و نیم درهم و بقولی چهار مثقال و نیم آن و مثقال یک درهم و سبعم  
 پس صاع بقول اول یک هزار و چهل درم باشد کذا فی ذل المختار و بقول صاع عراقی بدام پنجه یکصد  
 و شصت و بدام خام دو صد و چهل دام و بتوله دو صد و هشت توله و بدرهم هندی نه صد و بیت و پنج درم  
 و پنج سبعم یک درم و بماشه سه هزار و دو صد و چهل ماشه باشد و بقول ثانی هفت صد و بیت مثقال درهم  
 یک هزار و بیت و هشت درهم و چهار سبعم درهم باجمه صاع مذکور موافق چهار سیر شاهجهانی می شود  
 اما هرگاه صاع حمازی برطل عراقی شمارند باسقاط سوم حصه از اجزای مسطوره مطلوب حاصل میشود  
 فافهم و استقیم و در منتخب اللغات گفته که صاع پیمانه است مقدار چهارده همدی پُری دو کف  
 دست آدم مستوی الخلقه چون برد و دست را کشیده دراز دارد و پُری از دانه چیزی صاحب قاموس  
 گوید به تجربه کردم تحقیق پُری هر دو کف را موافق آن پیمانه یافتیم در مجموع بقای از رب المقداریه  
 نقل کرده که آنچه صاحب قاموس دعوی تجربه نموده است ملاحظه آن در برنج و زیره و بعضی اجناس موافق  
 آنچه گفته ظاهر نشد و مقدار مذکور کمتر از دو رطل بوده و در گندم موافق است چرا که مقدار گندم که هر دو  
 دست را خوب از آن پُر کنند گاهی اندک بشیر و گاهی کمتر ظهور یافته و دو رطل نزدیک باین است  
 پس اگر در بیان قاموس اندک تقلید و تخصیص می بود اولی صاع شامی برابر چهار صاع عراقی  
 است کذا فی المذهب صاع طبری در قلانس چهار من گفته و در بحر الجواهر چهار مد و  
 من بالاتفاق و نزدیکتر دو رطل بغدادی است برین تطبیق صاع هشت رطل باشد مانند عراقی اما  
 صاحب تحفه المومنین نه رطل گفته صایم بیای سخنانی قبل المیده و اربع امداد کذا فی  
 بحر الجواهر صدقه مانند سکره کبیره نه اوقیه باشد و نزد بعضی چهل امداد سامونا  
 صدقه صغیره شش سامونا و نزد بعضی هفت سامونا صوع بالفتح و الضم صوع  
 بالکسر جامی است بزرگ که بدان شراب خورند و پیمانه است که آنرا صاع گویند و بعضی گفته اند صواع  
 پیمانه است غیر صاع کذا فی القاموس و المنتخب حرف الطاء طالون یا  
 طالوطون مقدار نه اوقیه باشد کذا فی بحر الجواهر طالیقون یا طالیقون  
 در ذخیره و تحفه المومنین یک صد و بیت و پنج رطل بغدادی است طاقه بفتح قاف یک شاخ از

اریحان و بقول مانند طستوج بفتح اول و ضم سین بهله شده و سکون واو و جیم چون فروج و  
 سفود بفارسی تسو نامند در قاموس ریح دانگ گفته و در منتخب ریح دانگ از در هم که دو حبه باشد و  
 در تحفه المؤمنین از در هم دو حبه و از مثقال دو نیم حبه که ده ارزه باشد و در قلائسی نصف قیراط که  
 دو جو میان بود و در ریاض الفوائد و علاج الامراض و الفاظ الادویه نیز دو جو طولون یا  
 طوطون مانند قوطونی نه اوقیه باشد کذا فی القلائسی و الذخیره و در بحر الجواهر  
 از ریت نه اوقیه و از شراب بیت اوقیه و از عسل سیزده اوقیه نوشته طول سه مثقال و نیم سه  
 قیراط است کذا فی تحفه المؤمنین حرف العین المهمله عمری بوزن هفت اوقیه باشد کذا  
 فی تحفه المؤمنین حرف الغین المعجمة غارینکی وزن عجسی است و در مخزن الادویه  
 دو مثقال صیرفی گفته و غرمانا در قلائسی از ریح مثقال تانث مثقال گفته و در مفتاح الطب  
 از ریح در هم تاد و دانگ و در ذخیره و تحفه المؤمنین و ریاض عالمگیری یک دانگ و نیم یاد و دانگ  
 قلیلی و در نیم در هم گفته اند حرف الفاء فرق بفتح اول و سکون راء بهله پیانه ایل مدینه را مقدار  
 سه صاع یا شانزده رطل و بفتح را نیز آمده و بعضی گفته اند فتح را افصح است از سکون را کذا فی  
 القاموس و منتخب و بحر الجواهر فرق بالتحرک پیانه شانزده رطل پنج رطل و ثلث رطل  
 باشد و آن دو از ده مد است یا سه صاع نزد ایل حجاز و نزد بعضی پنج قسط و قط نیم صاع و در شرح  
 الماسکین و قنای شافعی سی و شش رطل فلس بفتح اول و سکون لام شش قلیل است و در منتخب  
 یعنی لیشیر یعنی دام زبون و کم رایج فلوس باعث اللفظ جمع فلس است و در عرف عام دام پنجه و  
 خام را گویند فل پنج مثقال باشد کذا فی القلائسی فلنجیاء بالفتح و اللام مثقال و نصف کذا  
 فی بحر الجواهر و فی القلائسی الفلنجیاء المعلقة و الفلنجیون مثقال واحد الفلنجیاء رین در  
 تحفه از دیقورید و س یک درم و نیم درم آورده فیجانه بالکسر مابین کاسه و گویند باصطلاح مردم ایران  
 یک پیاله قهوه خوری است فول هو الاون و قیل هو الیاء فلا اشامی کذا فی بحر الجواهر  
 فوالوس در قانون و قلائسی و بحر الجواهر یک اوقیه و نیم اوقیه باشد و در مفتاح الطب سه اوقیه و در  
 کتاب التئیر و ریاض الفوائد شش مثقال حرف القاف قاطونی شش اوبولوس  
 باشد چم و کچم آهنی کذا فی بحر الجواهر و آن یک مثقال می شود قاشق بقول صاحب

حرف العین المهمله

حرف الغین المعجمة

حرف الفاء

حرف القاف



منتخب منطبق باشد و بعضی گویند یک دهم قبضه بفتح اول و سکون بای موخده و فتح صاد مهمله چندانکه  
 سر انگشتان گیرند کذا فی بحر الجواهر قبضه بفتح اول و سکون بای موخده و فتح ضا مجهه  
 چندانکه در کف گنجد و مقدار یک مشت از چیزی قبضه بالضم یک کف کذا فی بحر الجواهر  
 و مقدارش در کاف خواهد آمد قبضه تضرع قبضه قباض بالضم هو الکیال الکبیر کذا  
 فی بحر الجواهر قدح مصری سی و هشت اوقیه و چهار اسباع اوقیه و به مثقال دو صد  
 و پنجاه و هفت مثقال و یک سح مثقال و بدرهم سیصد و شصت و هفت درهم و دو سح درهم و  
 سه اسباع یک سح درهم قریبه بالکسر مشک شیر و آب را گویند و آن بقول طاسکین شارح کنز  
 و فتاوی شای پنجاه من شرعی است فرصه بضم اول و سکون راء مهمله و فتح صاد حالیه مقدار چیزی که  
 سه انگشت برآرد و وزن آن در قلانشی از مقدار الطب دو در جمی نقل کرده و در بحر الجواهر از یک در جمی  
 تا دو در جمی قسطاس بالضم و لکس بیانه بزرگ را گویند کذا فی بحر الجواهر قسط بالضم و الکسر  
 نزد صاحب قاموس و صراح و منتخب نیم صاع باشد که گاهی بدان وضو کنند و آن شش یک فرقات  
 و منه الحدیث ان النساء من اسفله السفهاء الا صاحبته لقط و التراج قسط مطلق در  
 ریاض الفوائد از شیخ الرئيس و در ذخیره چهار رطل بغدادی نوشته و بعضی بیت اوقیه گفته اند قسط  
 ردی بقول شیخ الرئيس و قلانشی یک رطل نصف سدس رطل باشد که بقول صاحب بحر الجواهر بیت اوقیه  
 می شود و بقول تحفه المؤمنین یکصد و پنجاه مثقال قسط مصری و قسط الطاسکی یا انطاکیقی هر واحد  
 بوزن یک نیم رطل بغدادی است که بقول صاحب قلانشی و بحر الجواهر سیزده اوقیه باشد و بقول تحفه  
 المؤمنین یک صد و سی و پنج مثقال و ابن سیرافون شانزده اوقیه گفته و در بعضی چهار رطل قسط  
 قطری و قسط قیروطنی هر یک بیت و چهار اوقیه باشد کذا فی القلانشی و آن یک سیر شایعانه  
 می شود قسط محسل در قلانشی گفته که نزد یونانیان یک رطل باشد و نزد بعضی یک نیم رطل و در ذخیره و  
 کناس ابن سیرافون دو نیم رطل و در بعضی نسخ بحر الجواهر از ابن سیرافون و هفت اوقیه و در کناس  
 ابن سیرافیک صد و هشت رطل قسط روعن بقول ابن سیراف و ابن سیراف سیزده اوقیه باشد  
 قسط تیراب در تحفه المؤمنین از کناس ابن سیراف هشتاد رطل آورده و در بحر الجواهر از ابن سیراف  
 سیزده اوقیه و قسط نزد بعضی گفته که من و هشت سیر شایعانه می شود و از پیمانها

بزرگ بقول صاحب قاموس هشت ملوک باشد و در منتخب دوازده صاع و گویند بیت و چهار کیلچ و  
 در قلانسی بیت و پنج من ازین بای کلان صاحب ذخیره فرموده که این بیت و پنج هشت ملوک یک و  
 نیم صاع یا سه کیلچ فقیر مائشمی در هذب هشت رطل گفته و در کمال الذرایه چهار من هرمن دو  
 صد و شصت درم فقیر حجازی برابر صاع عراقی است کذا فی المذهب قطار بالکسر  
 و زجده وزنها بزرگ است در قلانسی و ذخیره یک صد و بیت رطل گفته و در قاموس و منتخب  
 پوست گاوی و زرد و نقره گفته اند آن مقدار هزار دینار است و از معاذین جبل رضی الله عنه منقول است  
 که قطار یک هزار و دو صد اوقیه باشد و اوقیه هفت و نیم مثقال و بعضی گفته اند یک صد و  
 بیت رطل یا صد رطل از طلا و نقره با مقدار چهل اوقیه از طلا یا هزار و دو بیت دینار یا هفتاد  
 هزار یا هشتاد هزار درهم شرعی قوطیل بهفتاد و دو مثقال باشد کذا فی القلائد  
 و الذخیره قوطی در قلانسی و قانون و ذخیره نه اوقیه نوشته و در کتاب التویر  
 هفت مثقال و صاحب بحر الجواهر در روغن و غسل و شراب موافق وزن طولون گفته و  
 اما از ابن هبل در شراب ده اوقیه آورده و در غسل و روغن مانند طولون قوالوس و  
 قوالوسین از زیت دوازده درجمی است از مایعات یک اوقیه و نیم درجمی و ثلث آن و  
 از غسل و اوقیه و ربع اوقیه کذا فی بحر الجواهر و بعضی گویند سی و شش درهم از  
 غسل و بیت درسم از مایعات و نیز پیما نه است مقدار یک نیم اوقیه قیاسا هفت مثقال  
 کذا فی القلائد و تحفة المؤمنین قیراط بالکسر صاحب کمال الذرایه از ابن اثیر و  
 بحر الجواهر از نهایی آورده که آن جزئی است از اجزای دینار نزد اهل شام یک جزو از بیت و چهار  
 دینار است و نزد اساطین فقهاء و در اکثر بلاد نصف عشر آن و چون دینار و مثقال صد جو و نیمه سی  
 و شش جبه مقرر است پس قیراط بقول ذیلعی و عینی و کمال الذرایه و در المختار پنج جو میانه بود و بقول  
 قنای جادی و خزانه الروایه و ترجمه شرح و قایه و شرح صراط المستقیم یک جبه و چهار خمس جبه اما  
 قیراط از درهم شرعی پس یک جزو از چهار ده جزو آن است کما مر فی بیان الذرهم و آنچه در بعضی کتب  
 فقہه نیم دانگ و دانگ سندس درهم نوشته اند خلاف مذهب فقهاء است و در قاموس وزن قیراط و  
 طسوج که شانزده ارزه باشد و از مثقال دو نیم طسوج که بیت برنج بوده و در بحر الجواهر از افسرانی ربع دانگ



در قلا نی

که چهار جوی شود و در قانون و قلا نی و ذخیره و ریاض الفوائد و الفاظ الادویه چهار جوی را که  
 دانگ شش است و درم تام بود و شش جو حرف الکاف کرد بضم اول و تشدید رای  
 مهمله بیانه است معروف ابل عراق را در قاموس بوزن شش و قمر حار فرموده و آن شش قفیز است  
 و چهل اردب و در منتخب دوازده و سق هر و سق شصت صاع و هفت هزار و صد رطل نیز گفته اند  
 جمع کرد بالضم کر مه بالضم و برای مهله و میم و ماسته قرار یط و قیل و دانق و دافقان کذا  
 فی بحر الجواهر و شیخ روح در مفردات تفسیر کرده کرمان ای عشه قیراطا کر مه شامیه  
 نزد بعضی یک نیم فرماست و نزد برخی سه قیراط و یک جبه کذا فی تحفة المؤمنین کر مه  
 بفتح اول و سکون زای محمه و میم و مای قیراط ج کر مات قال القلا نی ربع درهم الی  
 ربع مثقال کذا فی بحر الجواهر و در ذخیره یک نیم دانگ تا دو دانگ کسونا فی یقان  
 علی الوزن و علی الکیل بالوزن ثمانية قرار یط و بالکیل ثمانية عشر کیلا کذا  
 فی القلا نی و الذخیره و بحر الجواهر کف بالفتح آنرا قبضه گویند صاحب قلا نی از مقلح الطب آورده  
 که پری یک کف شش در جمی باشد و اما در بحر الجواهر از در جمی تا شش در جمی کناس برابر است  
 شش در جم و نیم در جم است کوب بضم اول و سکون و او و بای موحده کوزه بیدسته و لوله  
 را گویند در قلا نی بوزن سه قیراط و در ذخیره و بحر الجواهر سه رطل گفته جمع اکواب کوزه بضم  
 اول و سکون و او و زای محمه نزد قلا نی و ذخیره و بحر الجواهر شش قط است و نزد بعضی سه  
 رطل و بیش برخی سه کیلچه گویند کوزه روغن چهل و هشت است و کوزه طلا شصت است و راج  
 و کواز کول در بعضی نسخ قلا نی سه کیلچه باشد **که نیک** در جبه و سنج گذشت کیل بالفتح هر بیانه  
 که بدان وزن کنند مقدار از آن در قلا نی و تحفة المؤمنین و ریاض الفوائد سی و شش من باشد نزد بعضی  
 سه من و شش یک من کیلچه بالکسر بیانه است معروف در عراق عرب و هجی اربعة اطلال و قیل  
 رطل نصف و ثمانية درهم ج یکا لچ کذا فی بحر الجواهر و در قاموس و تحفة المؤمنین  
 یک من و هفت شش من و در قلا نی و پنج سدس از یک من و از قرابادین همچنین چهار رطل آورده کیلچه بالکسر ذخیره  
 و تحفة المؤمنین سه صدر درم گفته و در قلا نی هشت صدر درم کسری حرف اللام لعقه بالضم اسم مایا خذ  
 المعلقة کذا فی القاموس و بحر الجواهر حرف المیم ماطر طیس بهقاد و دو قط است از قط

در قلا نی

شراب کذا فی بحر الجواهر مالبیطون یکصد و پنجاه رطل عراقی است کذا فی القلائد مائنه و  
 مائنه و مائنه نزد فقهاء و اطباء و اهل لغت یکصد و ازده جزو یکتوله باشد و متعارف در بلاد هند هشت  
 سرخ مشقال بالکسر سنگی است که زر را بدان وزن کنند و تسیمیه این وزن بمشقال یا بجهت ثقالت  
 این وزن است نسبت بدرهم یا آنکه وزن است و الاصح هو الاول و مشقال در زمان جاهلیت  
 و اسلام مختلف نشد بخلاف درهم که در آن اختلاف بسیار راه یافته کما مر فی بیان  
 مشقال شرعی باتفاق فقهاء یک درهم و سبعم و درهم شرعی و بقیراط بیت قیراط کذا فی الهدایة  
 و شرح الوقایة و النجلیة و السراج الوهاج و الملا المسکین و الذیلعی و کمال الدنایة  
 و در فتح المبین و در المختار صد جو میانه گفتند و در شرح سفر السعادت و ترجمه شرح وقایه سی و  
 شش جبه و بهائیه چهار و نیم مائنه فرموده مشقال طبری در ریاض عالمگیری شش دانگ و دانگ از  
 مشقال سه قیراط قیراط پنج جو یا یک جبه و چهار خمس جبه و قیراط این سه جبه و چهار ارزه و دانه خردن هر یک  
 است و در تحفه المومنین یکدرم ناقص و سبعم و درهم و گفته که آن شش دانگ است که دو صد و  
 چهل برنج و یکصد و بیست جو و شصت جبه و بیست و چهار طسوج و بیست قیراط میشود و در بحر الجواهر  
 یک درهم و سبعم و درهم در طسوج بیت و چهار تسو و بشعیره نو دوشش جو گفته اما در ریاض  
 شش فقط که بحساب بلاد ماچهار مائنه و نیم مائنه میشود و معمول اطباء این دیار همین است مشقال  
 صیرفی عبارت از درهم تام جدیدی است مد بالضم و تشدید دال جمله بیان است معروف  
 مد شرعی نزد امام اعظم و امام محمد رح و فقهای عراق رحهم السعد و در رطل باشد و نزد امام شافعی  
 و امام ابو یوسف و علمای حجاز رحهم السعد یک رطل و ثلث رطل و دلائل طرفین که برای اثبات مدعای خود  
 می آرند در مطولات مسطور است و شارح سفر السعادت گوید که دلالت ظاهر احادیث مسطور است  
 بر قول اول چه در بعضی احادیث وضوح واقع شده و در بعضی بدو رطل و تطبیق در آن آن است که مصداق  
 هر دو یکی باشد و بعضی فقهاء بر آنند که مقدار هر دو مد برابر است زیرا که دو رطل بر رطل عراقی است و یک رطل  
 ثلث بر رطل حجازی است و رطل عراقی بیت استار و حجازی سی استار و ثلث آن ده استار که  
 جمله چهل استار باشد برابر دو رطل عراقی کذا فی الذیلعی و الفتح المبین و السراج الوهاج و  
 کمال الدنایة مد طبری بوزن دو رطل بغدادی است تطبیقی که در صاع طبری مذکور شد اما در

تخم المومنین دورطل و ریح رطل گفته مدعی بالضم پیانه است مراثل شام و مصر را و آن غیره است  
 کذا فی القاموس و مقدار آن در بحر الجواهر پانزده ملوک آورده حرزبان برای مهله بعدیم  
 دوازده یک کیل کذا فی بحر الجواهر مسطون کبیر بالکسر در کناس ابن ساهر و بحر الجواهر از ریت  
 سه اوقیه باشد و از شراب سه اوقیه و هشت درجمی از غسل چهار اوقیه و نیم مسطون صغیر از ریشش  
 درجمی و از مایعات بیت درجمی و از غسل نه درجمی است مشرب به کسر اول و سکون شین بحجمه ظرفی که  
 از آن آب خورند و با لفتح یک مثقال آب و در تخم المومنین وزن مشرب به مانند سکره مطلقه شش  
 استار و ریح استار گفته مشش در قبضه گذشت مصطره بصاد مهله کبیر و صغیر  
 نوشته اند در بای موحده مذکور گشته مکیال بالکسر پیانه است که بدان وزن کنند مقدارش  
 در ذخیره بیت و چهار کیله گفته و در بحر الجواهر مانند ملوک بفتح اول و ضم ثانی مشد در  
 وزن تنبور طاسی است که بدان چیزی بنوشند و پیانه مقدار یک و نیم صاع یا از نیم رطل تا هشت اوقیه  
 یا نیم و سه تا سه کیلچ کذا فی القاموس و در صراح و منتخب و کتاب التئیر و تخم المومنین سه کیلچ و در  
 قلانی هفت من و نیم من و در بحر الجواهر سه استار معلقه بالکسر حجه و قاشق را گویند کذا فی المنتخب  
 و در برهان قاطع معلقه بر وزن دغدغه کفجه آهنی را نامند و در خراسان طاقه خوانند قال الاقرئ  
 رحمة الله علیهم ان المراد بالمعلقة عند الاطباء مثقال واحد فی الادویه الیابسة  
 و فی الفصل و التکرار بة متاقیل قال مولانا و محققنا نفیس من  
 المعجونات اربعة متاقیل کذا فی بحر الجواهر و در ریاض عالمگیری از اشراف  
 و در قرا باین قادری از جمیع مرکبات مثقال گفته من به ماشه سیزده و چهل ماشه و بقیراط سه هزار  
 و شش صد قیراط پنجه شش هزار و چهار صد و هشتاد حبه و بشعیره هیزده هزار جومی شود  
 منها بالقصر و التشدید کبیر و صغیر باشد و مراد از مطلق آن من صغیر است و آن را عراقی و  
 بغدادی نامند و من کبیر گویند شش صد درهم بود من شرعی من عراقی را گویند در  
 شرح و قایه و حاشیه کنز چهل استار گفته و در شرح سفر السعادت چهل دام پنجه که بقوله  
 بهفتاد توله و به دام شصت دام خام می شود من طبی رطلان بوزن بغداد و  
 بالدرهم مائتان و سبعة و خمسون درهماً و سبعة و دهم و

بالمشقال مائة وثمانون مثقالا و بالاوقية اربعة وعشرون اوقية كذا  
 في بحر الجواهر والذخيرة وبقول صاحب قرا بدين قادری یک سیر شاہجہانی  
 من می در قلانسہ دو صد و شصت درم گفته و در تحفة المؤمنین یک صد و شصت مثقال من مصری  
 و من الطائلی ہر یک شاہزادہ اوقیہ باشد کہ یک صد و بیست مثقال می شود من رومی مانند  
 قطرومی است من اسکندران سی اوقیہ باشد من قطری بیت و دو اوقیہ  
 باشد و نزد شیخ الرئیس یک صد و ہشتاد مثقال است من تبریزی بقول صاحب  
 برمان قاطع جہل استار خراسانی است ہر استار پانزدہ مثقال کہ مجموع شش صد  
 مثقال می شود و آن نیم من شاہی بود من شاہی دو صد و شصت و شش و دو ثلث  
 از سیر شاہی است ہر سیر چہار نیم مثقال کہ یک ہزار و دو بیست مثقال می شود من اکبری  
 سی سیر اکبری است من چہانگیری سی و شش سیر چہانگیری است من شاہجہانی  
 چہل سیر شاہجہانی است من خانی گویند ہشت سیر کابل باشد و سیر کابل در سین مذکور  
 است محصر معروف عام اشرفی گویند محصر بنگالی کلکتہ ضرب قدیم دوازده ماشہ راج  
 سنج کہ مہر سورتی دہ ماشہ ہفت رتی مہر چپوری و اکبری حال و  
 چہانگیری و شاہجہانی حال و عالمگیری بقدر دو ماشہ و پنج و نیم سنج محمد شاہ  
 واحد شاہی دہ ماشہ و پنج رتی حرف النون ناطل میال الخمر واللبن  
 و بنحوها و الجمرۃ من الماء فالناطل ایضا استاران و قیل اوقیان و الناطل  
 کجحف لفة فیہ کذا فی بحر الجواهر و أبوالفرح در مفتاح الطب  
 ہفت درم گفته و بعضی ہفت مثقال نش بفتح اول و نشید شین مجسمہ بیت درم سنگ  
 و آن نیم اوقیہ باشد و جہل درم را اوقیہ گویند کذا فی القاموس و الصراح و المنتخب  
 نقدہ بضم اول و سکون قاف سکرہ را گویند کذا فی بحر الجواهر نواۃ بفتح نون و  
 واو مع الالف و نای مشاۃ در صراح و منتخب و پنج درم سنگ و در قلانسہ و ذخیرہ و  
 دانگ بہ وزن از رہ کہ ثلث مثقال باشد و نزد بعضی نیم درم فضی و بیش برخی سہ مثقال و در  
 قاموس یک اوقیہ از زر یا چہار دینار یا سہ درم و یا سہ و نیم درم یا پنج درم نطل بیایہ است

حرف الیاء

حرف الیاء

که نیند را بدان وزن کنند کذا فی التستور وزن آن در ناطل گذشت حرف الواو  
 ورق بفتح اول و کسر آن و سکون را در همله و بفتح اول و کسر ثانی نیز آمده در هسم و سیم مسکوک را  
 گویند کذا فی المنتخب و سق بفتح اول و سین همله و سکون قاف در قاموس و منتخب و صراح  
 و فتاوی قاضی خان شصت صاع گفته و در سراج الیوانج شصت صدع بصاع نبی صلی الله علیه و سلم  
 و از صحاح آورده که وسق بالکسر و صد و چهل من است نزد اهل کوفه و آن عبارت است از یک  
 بار شتر و در مذهب الاسماء گفته که پنج وسق سه صد صاع بود بصاع نبی صلی الله علیه و سلم که  
 هشت رطل باشد مثل یک قفیر حجازی و ربع صاع هاشمی در فتاوی شافعی از شمس الائمة  
 آورده که این قول کوفه است اما موافق قول بصره پس وسق سه صد من باشد و تمام هذا فی المبسوط  
 والظهيرية والنهذیب و در بحر الجواهر گفته که وسق نزد اهل حجاز سه صد و بیست رطل باشد و  
 نزد اهل عراق چهار صد و هشتاد رطل موافق اختلاف هر یک رطل صاع و شش بشین محجمه و قاف  
 نصف صاع باشد کذا فی بحر الجواهر و قیبه بضم اول و کسر قاف و تشدید یای نخستین  
 مفتوحه و ما اوقیه را گویند و در هسمه گذشت و قر بکسر اول و سکون قاف و رای همله یکبار خر  
 و اشتر و در خر و ارد مذکور شد و یکله بیست و چهار کیلجه باشد کذا فی بحر الجواهر  
 و سیه بفتح اول و سکون یای نخستین و فتح بای موحده و ما بیست و دو و ما باشد یا بیست و چهار و  
 کذا فی القاموس حرف الیاء ما بین بیست و پنج استار باشد کذا فی القلانیه  
 و الذخيرة و در بحر الجواهر چهار او بولوس نیز گفته است هون بضم اول و خفاء  
 واو و سکون نون مضروبی است مدور از طلا که در اکثر بلاد کن مروج است وزن آن قریب  
 به هسم هندی است و سه هون و ثلث هون یکرو پیما رکائی مقرر است و سه رو پیما را یکپال  
 گویند و آن بوزن ده هون باشد و هشت پال را یک سیر خام و سه سیر خام را یک سیر سخته  
 آنجا و پنج سیر خام را یک و سه و هشت و سه را یک نوم خوانند و آن مقدار بیست و پنج رطل مروج  
 آنجا است و سه صد و بیست پال را یک من خام باشد و سه من خام را یک من سخته و نسبت  
 من سخته را یک تهارم نامند و آن یک صد و شصت و سه و بر رطل آن پانصد باشد و یک صد و  
 بیست من سخته را یک کرسی گویند بیان اوزانی که قدمای هندی آنرا وضع کرده اند و در کتب

معتبره خود استعمال نموده بهار نیز بوزن دو هزار پل باشد مثلا یک صد پل بود که بار  
 چهار درونی است درونی که آنرا کون نیز گویند مقدار دو سورپ است سورپ  
 برابر دو دون است دون که آنرا ارمن و کلس نیز نامند مقدار چهار او یک او یک  
 که آنرا کیس و یا نر خوانند چهار پرستی پرستی دو مانکا است مانکا که آنرا  
 هترا و نیز گویند بقدر دو انخل باشد انخل دو پرسته است و آنرا کرو نامند پرسته  
 برابر سرب دو پل باشد پل که آنرا مشت نیز خوانند دو سکت است سکت دو کبر که  
 است کبر که دو کول کول دو تانک تانک که باصطلاح ایشان سارن دهرن گویند  
 چهار ماشه است ماشه بوزن شش رنکا است رنکا چهار جو میانه جو برابر هشت دانه سرف  
 بهندی سرف سون را گویند مقدار سه راجکا است راجکا یک دانه خردل است که بهندی رای گویند  
 وزن آن یک جز و از سه جز و یک دانه سرف مقرر کرده اند صیغ ششم صیدانه خردل باشد  
 و مقدار آن شش ترسین است ترسین ذره آفتاب که در شعاع آن دیده شود و  
 آن یکجز و از سی و شش جز و مساوی دانه خردل باشد پیرمان یک جبه از سی و شش جز و ترسین  
 است برین تقدیر پیرمان یکجز و از هزار و هشتاد جبه متساویه یک دانه خردل می شود و الله اعلم  
 بالصواب خاتم در تحویل بعضی اوزان به بعضی تحویل در هم شرعی بمشقال شرعی  
 طریقت چنان است که از در هم نصف و خمس راجع نمایند و آن عدد متناقص است مثالش می  
 خواهیم که شصت در هم را بدانیم که چند مشقال میشود از شصت نصف گرفتیم کسی باشد و خمس آن  
 دوازده مجموع چهل و دو شد پس دانستیم که شصت در هم شرعی چهل و دو مشقال شرعی می شود  
 تحویل مشقال شرعی بدر هم شرعی طریقتش آن است که بعد در هم چون صیغ اول  
 مجتمع مطلوب باشد مثالش خواهیم که کسی و پنج مشقال شرعی را بدانیم که چند در هم شرعی می شود  
 سه صیغ و سی و پنج را که پانزده باشد برسی و پنج افزودیم جمله پنجاه در هم شد و هوالمطلوب  
 تحویل در هم طبعی بمشقال طبعی دستورش آنکه از در هم چون تسع ساقط کنیم باقی عدد  
 متناقص است مثالش خواهیم دانست که چهل و پنج در هم طبعی چند طبعی است از چهل و پنج دو  
 تسع را که ده باشد ساقط کردیم باقی سی و پنج ماند و آن عدد متناقص است و اگر خواهیم که مشقال طبعی را به





